

در ادبیات فخم فارسی هر گاه مقوله «مدح» مورد بررسی قرار گرفته، با ناپسندی از آن یاد شده است؛ چرا که معمولاً اشعار مدح با تملق‌ها و دروغ‌های فراوان همراه و بیانگر دلت‌روخی شاعران بوده است. شاعرانی که در وادی شعر حتی گاه صاحب نامی بزرگ بوده‌اند؛ ولی آن چنان از پادشاهان و سلاطین هم‌روزگار خود سروده‌اند که برای دیدن ممنوع، کلاه از سر مخاطب می‌افتاد! هر چه مبالغه و چاپلوسی این اشعار زیاده‌تر بود، صله آنها نیز سنگین‌تر پرداخت می‌شد. مطالبی که در این آثار ارائه می‌شد، قطعاً نه حرف دل شاعر که فریادهای هوا و هوس او بود. اما همان چشمی که می‌تواند ناظر مردابی چندان‌آور باشد، می‌تواند عکس زیباترین گل‌ها را درون خود قاب کند، مدح هم بدین گونه است. به تعبیری دیگر، نفس مدح، مذموم نیست بلکه نوع شخصیت ممدوح و چگونگی بیان مدح، در پسندیده و یا ناپسندیده بودن آن نقش دارد. در مقابل شاعران دسته اول، شاعران دیگری نیز هستند که شعر خود را در خدمت آرمان‌های آسمانی خود قرار داده‌اند. مثلاً با ستایش بزرگان دین، فضایل والای انسانی را مدح کرده‌اند. در اصل به جای گفتن از شخص، شخصیت او را ستوده‌اند. در سال‌های قبل و بعد از انقلاب شعرهای زیادی در ستایش حضرت امام سروده شد. شاعران، حرف دل خود را صمیمانه و بی‌ریا در قالب‌های مختلف شعری بیان کردند و از املای می‌گفتند که خلاصه خوبی‌ها بود. البته بماند که در چنین موضوعاتی گاه اشعار دچار شعار زدگی می‌شدند.

● به کوشش: سید محمد جواد شرافت

در معای ترجم

(۱)

ردیف شعری و ایجاز شاعرانه

«قیصر امین‌پور» در ادبیات معاصر کشور نامی آشناست. شاعری که در سال‌های نه‌چندان دور توانسته است با برخی از آثار خود تأثیرات شگرفی بر شعر امروز بگذارد؛ خصوصاً در زمینه ادبیات دفاع مقدس. شاعری که جزء شاخص‌ترین شخصیت‌های شعر پس از انقلاب است.

شاعران جوان بسیاری از آثار او تأثیر پذیرفته‌اند همان گونه که خود او نیز در کارهای آخر خود تحت تأثیر شعر جوان قرار گرفته است. به عنوان نمونه، ردیفی که در شعر انتخاب کرده، ردیفی است که کمک زیادی به ایجاز شعر کرده است؛ اما معمولاً ردیف، در کارهای این‌چنینی در بعضی از بیت‌ها به خوبی جا نمی‌افتد؛ یا زائد است و یا بیت، چیزی کم دارد؛ برخلاف شعر «می‌خواستم، ولی ...» قیصر امین‌پور که تمام ابیات به خوبی بیان شده‌اند و ردیف شعر، تشخیص خاصی یافته است.

دل برکنم ازین دل مرداب وار

می‌خواستم که ولوله برپاکنم، ولی ...
با شور شعر محشر کبری کنم ولی ...
با نی به هفت بند غزل ناله سردهم
با مثنوی رهی به نوا واکنم ولی ...
تا باز روح قدسی حافظ مدد کند
دم می‌زدم که کار مسیحا کنم ولی ...
فریاد را بکوبم یا بر سر سکوت
یا دست کم به زمزمه نجوا کنم ولی ...
دل برکنم از این دل مرداب وار ننگ
با رود رو به جانب دریا کنم ولی ...
این بی‌کرانه آبی آینه تو را
با چشم تشنه سیر تماشا کنم ولی ...
«باید» به جای «شاید» و «آیا» بیاوریم
فکری به حال «گرچه» و «اما» کنم ولی

● دکتر قیصر امین‌پور

در ستایش امام خوبی‌ها

سال‌ها پیش بود که نام «علی معلم» با مثنوی‌های بلندش در فضای ادبیات کشور مطرح شد. آثاری که در قالب مثنوی، نوآوری‌های زیادی به همراه داشت و باعث شد که شاعران زیادی به این گونه آثار روی آورند. مثنوی، جان تازه‌ای گرفت و بسیاری از شاعران به خوبی با این قالب خو گرفتند. یکی از ویژگی‌های این مثنوی‌ها استفاده از وزن‌های بلند بود؛ اما استفاده از آن به قدری زیاد شد که به مرز افراط و یک‌نواختی کشیده شد. به همین دلیل است که پس از سال‌ها، شنیدن مثنوی با وزن کوتاه‌تر از معمول، لذتی دیگر دارد.

شعری که «محمدسعید میرزایی» شاعر جوان و صاحب نام کشور در وزن «مفاعیلن فاعلاتن فاع» در ستایش امام خود سروده است، اثری است که با وجود استفاده از وزن کوتاه در اکثر بیت‌ها از وجود ردیف که گاهی نیز غافل‌گیر کننده‌اند، نفع می‌برد و همین مطلب، لذت خواندن و شنیدن چنین شعری را دوچندان می‌کند.



سکوت، جرم قوافی نیست

مرا به طبل بشورانید
به شکل قبل بشورانید
که دور عقربه برگردد
بهار، یکشنبه برگردد
کجایی ای الف می‌دا؟
شروع زمزمه «افرا...»
بهار، سبز شد و گل داد
به خاک، چشم تامل داد
ببین چه فصل، رسید از راه
که روز وصل رسید از راه
نشانه‌ها را روشن کن!
زمان وصل، معین کن!
حسین؟ تیغ به کف دارد
علی است؟ بوی نجف دارد
علی نه خلق علی با اوست
تبسمی ازلی با اوست

که بود؟ هست هنوز آن مرد
فرا تر از شب و روز آن مرد
کتاب، زیر بغل دارد
ترانه‌های ازل دارد
به کور، راه نشان می‌داد
گرسته‌ها را، نان می‌داد
به شاعران کلمه، ایمان
و هدیه‌اش به همه، ایمان
به گل مجال، تکثر داد
کسی که آمد از خرداد
کسی میان همین مردم
هم از غریب‌ترین مردم
نه این که خشمش اندک بود
جهان به چشمش کوچک بود
دلش به دنیا می‌ارزید
جهان ز نامش می‌لرزید
خران نداشت به تقویمش
نبود هیچ ز شب بیمش

جهان به نامش برمی‌خواست
به احترامش برمی‌خواست
طلسمش این‌جا، آن‌جا بود
و اسمش این‌جا، آن‌جا بود
امام، ادامه گل‌ها بود
و کارنامه گل‌ها بود
جنون جاذبه با حق داشت
دلش مکاتبه با حق داشت
دلش وسیله پیوستن
ره قبيله پیوستن
امام، بارقه حق بود
پر از معاشقه حق بود
به هر نگاهش یک سوره
به عشق بازی، اسطوره
به بحر امت، مد باقی‌ست
امام، تا به ابد، باقی‌ست
امام، سیر الی الله است
که خط سیر دل، الله است

همیشه راهش می‌ماند
خط نگاهش می‌ماند
کسی چنان که علی تنها
بزرگ بود، ولی تنها
و شاعران هم از او گفتند
و باز هم، که از او گفتند
چقدر مطلب از او گفتیم
هزار و یک شب از او گفتیم
چه گفت؟ رمز رسیدن را
گل مکاشفه چیدن را
نگفت تپه عادت را
که قله‌های شهادت را
نسیم، گل به‌رهش می‌ریخت
ستاره از نگاهش می‌ریخت
امام یک غزل تازه است
بی‌ادعاست پراواره است
● محمدسعید میرزایی

شعر، در خدمت عقاید آسمانی

وقتی «علی اسفندیاری» معروف به نیما، قالب جدیدی در ادبیات فارسی با نام نیمایی ارائه کرد، حسن‌ها، وجه تمایزها و تفاوت‌های زیادی را در این قالب در مقابل قالب‌های کلاسیک و قدیمی‌تر مدنظر داشت که شاید مهم‌ترین آن‌ها این بود که شاعر، علاوه بر سود بردن از وزن شعر، تا جایی که حرف دارد سطرهای شعرش را ادامه دهد و خود را در افاعیلی خاص، زندانی و محدود نکند. اما با اینکه استفاده از قافیه در این قالب ضروری نیست، ولی اگر به‌جا و مناسب باشد شاید تأثیرش از به کار بردن قافیه در قالب‌های دیگر بیشتر باشد.

شاعری که شعر نیمایی را خوب فهمید و در سال‌های اخیر یکی از بهترین نیمایی‌سرایان کشور بود، زنده‌یاد «حسن حسینی» است که این قالب را در خدمت عقاید آسمانی خود قرار داد و به خوبی از عهده این کار برآمد. بهترین نمونه کارهای او در این قالب، اشعاری است که در کتاب گنجشک و جبرئیل آمده است و چند شعر دیگر از جمله شعری که در ستایش حضرت امام خمینی (ره) سروده است.

در بهار سبز نام تو

عاشقم بهار را
رویش ستاره در کویر شام تار را
ره‌نورد دشت‌های عاشقی!
پر زیاده سپیده باد
جام تو
ای که چون غزال تشنه آب تازه می‌خورد
مزرع دلم
زجاری کلام تو

در غبار گام تو
چاره فسون گران و ره‌زنان
در محاق مرگ، رخ نهفتن است
من که تشنه‌ام زلالی از سپیده
من که جست‌وجوگرم سرودهای ناشنیده
شعر من که عاشقم
همیشه از تو گفتن است
ای که در بهار سبز نام تو
رسالت گل، محمدی شکفتن است
● زنده‌یاد حسن حسینی

● امام (ره) فقط یک رهبر سیاسی و یک مقام در سلسله مراتب تشکیلاتی کشور نبود؛ او پشتوانه معنوی و روحی و مایه امید ما بود؛ وزنه بزرگ و قله عظیمی بود که دایم می‌جوشید و هرکس را به قدر ظرفیتش سیراب و بهره‌مند می‌کرد.

رباعی؛ عرصه تفکر و شهود شاعرانه

حمیدرضا حامدی، شاعری ست جوان با زبان شعری پخته و گیرا، هم در غزل، آثار خوب و زیبایی دارد و هم در قالب رباعی و دو بیتی؛ شاید یکی از دلایل جذاب بودن رباعی هایش، گنشته از تفکر و شهود شاعرانه و همچنین ضربه مصرع پایانی، این باشد که مصراع‌های اول تا سوم هم حرفی برای گفتن دارند و مثل بسیاری از رباعی‌ها، فقط نقش مقدمه را بازی نمی‌کنند.

مسیر

هرگاه به شوق عشق راه افتادم

در راه هوس به اشتباه افتادم

تغییر مسیر دادم از عشق به عقل

از چاله در آمدم به چاه افتادم

جواب

با آمدنش به هستی‌ام معنا داد

افسوس که رفت و وعده فردا داد

آن زاده اضداد، سرش پایین بود

وقتی که به من جواب سربالا داد!

دانه و دام

با عشق به فکرهای خام انداخت

در محضر عقل از احترامم انداخت

صیاد لبث به نقطه ضعفم پی برد

با دانه خال خود به دامم انداخت

● حمیدرضا حامدی

یک مصرع شاه بیت عالم...

تجربه‌های «بیژن ارژن»، آفاق گسترده‌ای را فراروی رباعی معاصر گشوده است.

این سه رباعی، از دفتر «رنگ انار» انتخاب شده است که شعرهای زهرایی و آیینی او را دربرمی‌گیرد.

نگاه‌های تازه، مضامین نو، و کشف و استفاده از ظرفیت‌های پنهان و آشکار قالب رباعی، از ویژگی‌های این رباعی‌هاست.

(۱)

راه

دادند به حکمت و به لطفی به شما

از این همه سوره، سوره کوثر را

کوتاه‌ترین سوره قرآن - یعنی

کوتاه‌ترین راه رسیدن به خدا

(۲)

چون آه

چون آه شکسته‌های بی‌بال و پریم

چون راه، همیشه در مسیر گذریم

هرچند شکسته‌ایم، مانند نماز

پهلوی تویم، هرکجا در سفریم

(۳)

شاه بیت عالم

انگار گل سفید مریم گم شد

یا خاتم بی‌بذیل خاتم گم شد

یک قاطمه بود و یک علی - قاطمه رفت

یک مصرع شاه بیت عالم گم شد

● بیژن ارژن

در بی نهایت

سلسله مباحث علامه
مصباح یزدی (دام ظلّه العالی)



* توجه و تعمق در رفتار و گفتار و کردار امام می‌تواند برخی ابعاد معرفتی شخصیت ایشان را تا حدودی روشن سازد. اگر سخنان و نوشته‌های ایشان را بنگریم، چهار واژه «خداوند تبارک و تعالی»، «اسلام»، «قرآن» و «اهل بیت» را در آن‌ها پربسامدتر می‌یابیم. از همین‌ها می‌توانیم بنیادهای شخصیت ایشان را دریابیم.

* امام خمینی (ره) در زمانی قیام کرد که بخش عظیمی از معارف و وظایف اجتماعی اسلام متروک شده و به صورت منکر درآمده بود. آدم متدین خوب این بود که اصلاً حرف سیاست نزنند و نه بشنوند و نه عمل کند. اگر در یک مسجدی مسأله سیاسی مطرح می‌شد مقدسین اظهار می‌کردند آقا حرف دینا را در مسجد نزنید، چه بسا حرف چک و سفته اشکالی نداشت حرف دنیا نبود اما وقتی حرف سیاسی در مسجدی گفته می‌شد، می‌گفتند حرف دنیا را در مسجد نزنید، کراهت دارد. در یک چنین شرایطی خدای متعالی بر ما منت گذاشت و یک مرجع تقلید عظیمی را مبعوث فرمود که این بخش فراموش شده دین را به خاطر مردم بیاورد و به همه بفهماند که این یکی از بزرگ‌ترین واجبات است؛ نه تنها منکر نیست، معروف است بلکه از بزرگ‌ترین واجبات دینی است. در واقع، آن وضع نتیجه فعالیت‌هایی بود که مدت‌ها استعمارگران برای تفکیک دین از سیاست و به اصطلاح سکولار کردن جامعه انجام داده و نتیجه گرفته بودند. خدا بر ما منت گذاشت مرجع تقلیدی را مبعوث فرمود که با این فکر شیطانی مبارزه کند و ریشه این شبهه شیطانی مخرب و کشنده را از جامعه ما براندازد. این کار آسانی نبود، موفقیت امام در این کار چیزی شبیه معجزه بود.

* عقیده بنده این است که لااقل در قرن اخیر هیچ شخصیتی در نیا به عظمت امام وجود نداشت؛ لااقل در قرن اخیر، اگر جرات داشته باشم و مطالعاتم بیش‌تر باشد می‌توانم بگویم در چندین قرن مردی به عظمت امام روی کره زمین به وجود نیامد. دوست و دشمن اعتراف به شخصیت و عظمت ایشان می‌کنند. وقتی امام می‌خواست برای بسیجیان چند کلمه صحبت کند رئیس جمهوری آمریکا برنامه‌اش را قطع می‌کرد جلسه‌اش را تعطیل می‌کرد ببیند امام چه می‌گوید. عظمت از این بالاتر می‌شود؟

* امام، قهرمان مبارزه با سلطنت استبدادی بود. قهرمان مبارزه با استعمار و به ویژه قلدز بزرگ و شیطان بزرگ آمریکا بود. همه مردم، امام را با این صفات می‌شناسند اما آیا در عالم کسی قهرمان مبارزه با استبداد نبوده است؟ در سراسر جهان کشورهای مختلفی قهرمان مبارزه با استعمار هستند و قهرمانان بزرگی دارند؛ پس چرا آن‌ها موفق نشدند یک حرکت جهانی به وجود آورند و یک ایندولوژی پایاپای و پویا و رو به رشد را بنیان نهند. بلکه روز به روز حکومت و بینش آن‌ها راه زوال را طی کرد؟ ویژگی امام صرف مبارزه با استبداد نبود، ویژگی امام چیزی بود که ریشه این حرکت‌ها را تشکیل می‌داد؛ او تنها راه تکامل و سعادت انسانی را تقرب به خدا می‌دانست و انجام تکالیفی که خدا برای او تعیین کرده است.

* امام خمینی، بزرگ‌ترین خدمت را به انسان‌ها داشت. او مردم را بیدار کرد که کجا هستند و کجا باید بروند؟ فرمود خود را بشناسید و نیروهای خود را درک کنید و به خدوتان آگاه باشید. بفهمید برای چه آفریده شده‌اید و باید کجا بروید، توانش را دارید و بدانید دشمن چگونه شما را منحرف می‌کند؟ این را با اعتقاد قلبی خودم می‌گویم با شعار نمی‌گویم. احتیاجی به این شعار دادن‌ها ندارم. از عمق دل می‌گویم که بزرگ‌ترین خدمت را به جامعه ما کرد که مردم ما را هوشیار کرد همان کاری که انبیاء کردند.

* آیا شما می‌توانید در عالم اسلام بعد از رسول الله تا امروز یک نفر عالم را معرفی کنید که این قدر در دنیا عظمت یافته باشد؟ من و شما در این جا هستیم و نمی‌توانیم و خبر نداریم او چه عظمتی دارد؟ بنده سال گذشته سفری به آمریکای لاتین داشتم و به کشور کوبا هم رفتم، می‌دانید که کشوری مارکسیستی است. در ملاقاتی با روسای دانشگاه آن جا یکی از استادان مسیحی آن جا بلند شد و بعد از خوش آمدگویی گفت: من در طول عمرم به عنوان یک محقق تاریخ، دوست داشتم هم درباره پیغمبر اسلام تحقیق کنم و هم درباره عمر خیام، ولی حالا مدتی است که می‌خواهم در مورد یک شخصیتی تحقیق کنم که عالم را تکان داد. سپس احساساتی شد و درست نمی‌توانست حرف بزند و گفت که می‌خواهم درباره امام خمینی تحقیق کنم. بعد گفت که من یک خواهش از شما دارم که یک قرآن به زبان اسپانیولی به من بدهید. منظورم این است که در کوبا که یک کشور مارکسیستی است و سال‌ها با دین مبارزه کرده‌اند یک پرفسور پیرمرد محقق و استاد تاریخ، وقتی درباره امام صحبت می‌کند دست و پایش را گم می‌کند، آن چنان احساساتی می‌شود که نمی‌تواند حرف‌هایش را درست بزند. این عظمت را در عالم اسلام از اول تا حالا در چه کسی سراغ دارید؟ آن اخلاص، گذشت، تواضع، آن تسلیم در مقابل امر خدا و واگذار کردن مقام خود به دیگران، این عظمت و رفعت را به دنبال دارد.